

می کنید حضور خیرین در فعالیت های مردمی چقدر به ترویج این فرهنگ کمک می کند؟
 زمانی که یک خیر در فعالیت های مختلف حضور پیدا می کند، حتی وقتی خاطرهای را بازگو می کند، می تواند در ترویج کار خیر بسیار موثر باشد. در کار خیر دو بُعد وجود دارد. یک بُعد زمانی است که می گوئیم وقتی کار خیری انجام می دهید، کسی متوجه آن نشود، این حالت برای زمانی است که کمک شما باعث فخر فروشی نشود و کرامت انسانی فرد نیازمند حفظ شود؛ اما در بُعد دیگر هدف شما اشاعه این کمک است. زمانی که از تجربیات خودتان در زمینه کار خیر بگوئید و آن را با زبان دل، زبان عشق و مهر بیان کنید، قطعاً افراد دیگر نیز به این کار ترغیب می شوند. همچنین باید یادآور شد که برای کار خیر نیاز نیست شما از وضع مالی خوبی برخوردار باشید، اگر شما دل بزرگی داشته باشید و حتی وقت خود را برای کمک بگذارید یا نذر فرهنگی و عاطفی کنید، می توانید در ترویج فرهنگ خیر خواهانه بسیار موثر باشید.

• ترویج فرهنگ داوطلبی و فعالیت های داوطلبانه را در جمعیت هلال احمر چگونه ارزیابی می کنید؟
 جمعیت هلال احمر به عنوان بزرگترین سازمان مردمی در کشور بسیار خوب فعالیت می کند، همچنین در کشورهای دیگر نیز فعالیت های بسیاری دارد. برای مثال من یک دوره آموزشی را در کشور آرمنستان می گذراندم، آن جادر مراکز درمانی معلولان مشاهده کردم که بسیاری از تجهیزات درمانی آنها با آرم هلال احمر جمهوری اسلامی ایران است. در کشور خودمان نیز هلال احمر در بحث حوادث غیرمترقبه با سرعت و در کنار آن با تخصص بیشتر فعالیت می کند. در واقع علاوه بر آن که در زمینه توزیع اقلام ضروری فعال است، نیروهای بسیار متخصص نیز دارد، در بحث آموزش و توانبخشی ورود پیدا کرده است و همچنین در مسائل و مشکلات ثانویه پس از حادثه نیز فعالیت می کند.

• به عقیده شما چه کارهایی را برای تشویق جوانان به منظور ورود به فعالیت های داوطلبانه باید انجام داد؟
 به نظر من، جمعیت هلال احمر باید در مناسبت های مختلف، برنامه هایی که با دل جوان ها همسو است، برگزار کند. در کنار همایش ها و سمینارهایی که معمولاً برگزار می شود، باید جشن ها و مراسم هایی با نگاه ویژه به جوانان برگزار شود. می توان از کار آفرینان حوزه جوانان استفاده کرد، همچنین در جشن ها از هنرمندان جوان دعوت کنند. تمام این کارهایی تواند باعث ترغیب جوانان به فعالیت های هلال احمر شود. نیروهای جوان بسیاری در جامعه داریم که می توانند در کارهای داوطلبانه هلال احمر همکاری کنند. اما اطلاع رسانی در این زمینه باید قوی تر باشد و همکاری هلال احمر با سازمان صداوسیما می تواند در این اطلاع رسانی بسیار کمک کند.



خیر خواهانه، ۹۰ درصد آن به خودمان بازمی گردد، در زندگی شخصی و اجتماعی، در سلامت جسمی و روحی مان و به طور کلی در آرامش مان تاثیر گذار است. تمام این حالات نشأت گرفته از کار خیر است. شاید ۱۰ درصد تاثیرات کار خیر برای افرادی باشد که برای آنها انجام شده است. من شاهد این بوده ام کسانی که در این حوزه فعالیت می کنند، زندگی های بسیار موفقی دارند و کار خیر آرامشی به آنها داده است.

• انجام کار خیر چه تأثیری در پذیرش معلولیت برای شما داشته است؟ آیا توانسته اید بهتر با این مشکل کنار بیایید؟

معلولیت یک شوک بسیار بزرگ است، خصوصاً معلولیت من که شدیدترین نوع آن است. بسیاری از افراد نمی توانند با این شوک کنار بیایند و آن را قبول کنند، در نتیجه دچار افسردگی می شوند، از فعالیت های خود کناره گیری می کنند و در اوج موفقیت به سمت افول می روند، اما من سعی کردم برعکس دیگران عمل کنم و با فعالیت های خیریه ای که انجام دادم، توانستم با تمام سختی ها و نابرابری هایی که در جامعه وجود دارد و با همان دیدگاه خیر خواهانه، با مشکلات جسمانی کنار بیایم و فعالیت های مختلفی را انجام دهم. برای مثال در حوزه ورزشی توانستم برای پنج سال قهرمان کشوری در حوزه تیراندازی و دو میدانی باشم. همه این کارها به دلیل روحیه مثبتی است که کار خیر به انسان می دهد.

• چه خاطراتی از دوره فعالیت های خود در مناطق مختلف به یاد دارید؟

خاطرات بسیار خوبی را در سال های فعالیتم در مناطق مختلف به یاد می آورم. برای مثال در زمینه توانمندسازی بانوان افغانستانی کار های بسیاری را انجام داده ایم، با توجه به این که افغانستان یک کشور جنگ زده است و تعداد زیادی معلول جنگی دارد، خانواده ها نمی پذیرفتند که معلول بشان در جامعه حاضر شوند، وقتی آن جا در کارگاه های آموزشی با این عزیزان در ارتباط بودم، خداوند مهربی را در دل آنها نسبت به من قرار می داد و آنها به راحتی حرف من را می پذیرفتند. یاد زمان زلزله بم، پیش از آن که من وارد بم شوم، گروهی فرانسوی با تجهیزات بسیاری برای کمک به معلولان آمده بودند، اما آنها از هیچ کدام آن تجهیزات استفاده نمی کردند و احساس می کردند به خط پایان زندگی خود رسیده اند. زمانی که وارد بم شدم و فعالیت های آموزشی خود را آغاز کردم، همه عزیزان معلول حرف های من را می پذیرفتند و یک ارتباط عاطفی بین ما شکل گرفته بود. یکی از دلایل این ارتباط قوی این بود که آنها می دیدند من هم مانند خودشان دچار معلولیت هستم و می توانم در کنارشان کنم، زیرا تمام سختی های آنها را تجربه کرده ام. زمانی که مشاهده می کنم کسانی که در برنامه های توانمندسازی شرکت کردند، در حال حاضر زندگی بهتری دارند، دانشگاه می روند یا ازدواج کرده اند و به زندگی عادی خود برگشته اند، برای من خاطرات بسیار شیرینی را رقم می زند.

• با بیمارستان نوراقتشار چه همکاری دارید؟

از زمانی که هلال احمر بخش کودکان دارای معلولیت را در بیمارستان راه اندازی کرده است، در زمینه ارجاع بیماراران و همچنین در کمک های درمانی و هم مددکاری فعالیت می کنم. بسیاری از عزیزان با وجود این که مراحل درمانی آنها انجام شده است، در زندگی شخصی خود مشکلات دیگری نیز دارند که ممکن است نیاز به مشاوره و مددکاری داشته باشند، بنابراین در این زمینه نیز با جمعیت هلال احمر همکاری می کنم.

• با توجه به تجربیاتی که دارید، فکر



خیر هلال احمری و موسس انجمن معلولان ضایعات نخاعی در گفت و گو با «شهروند» از خدمات خیر خواهانه خود در کمک به معلولان می گوید

تجسم خواستن و توانستن

تمام تلاش خود را کرده ام تا سختی هایی که برای رسیدن به موفقیت کشیده ام، برای همدردانم آسان کنم

عطیه کریمی | همه تحول زندگی اش از ۱۵ سالگی شروع شد؛ زمانی که دیگر نتوانست روی پاهایش

بایستد. محبوبه ۱۵ ساله بر اثر یک حادثه دچار ضایعه نخاعی و معلول شد؛ اتفاقی که بر اثر آن باید تا همیشه نعمت راه رفتن را فراموش می کرد؛ اما در پیچه های متفاوتی از دنیا به رویش باز شد. محبوبه خلوق امروز بیش از ۲۰ سال است که فعالیت خود را در زمینه آموزش و توانبخشی به معلولان آغاز کرده و کارهای بسیاری را در زمینه زنان معلول انجام داده است. در حادثه تلخ زلزله بم کنار معلولان ضایعه نخاعی حاضر شد و با فعالیت های خود امید زندگی را در دل آنها بیدار کرد. او در این سال ها کارهای خیر خواهانه و نود و ستانه زبانی انجام داد که به واسطه آنها توانست با مشکلات جسمانی اش کنار بیاید و دنیای زیباتری برای خود ترسیم کند. صندلی چرخدار نه تنها مانع پیشرفتش نشد، بلکه برایش سکوی پرتابی در مسیر خدمت به خلق بود. دکتر محبوبه خلوق یکی از آن انسان های موفقی است که با وجود داشتن معلولیت جسمی توانسته نامی از خود در عرصه های مختلف بر جا بگذارد. او «انجمن معلولان ضایعات نخاعی» را تاسیس کرده و در عرصه های مختلف زنی موفق شناخته شده است. همین موضوع بهانه ای شد تا با او به گفت و گو بنشینیم؛ از خاطر آتش بشتنوبم و از فعالیت هایش در مسیر ترویج فرهنگ نودوستی و فعالیت های داوطلبانه بگوئیم.

• لطفا خودتان را معرفی کنید و از سابقه فعالیت های خیریه خود برای مان بگوئید؟

محبوبه خلوق هستم. در ۱۵ سالگی به دنبال جراحی روی ستون فقرات دچار معلولیت ضایعه نخاعی شده و با صندلی چرخدار حرکت می کنم. می توانم بگویم هر فعالیتی که در دوره بعد از معلولیت انجام داده ام با سختی های زیادی همراه بوده است. از مهمترین فعالیت ها و مسئولیت هایی که تا به امروز داشته و دارم، می توانم به این موارد اشاره کنم: مدیرعامل انجمن برنا با ۲ هزار و ۵۰۰ عضو که در حوزه افراد دارای معلولیت، سالمندان و زنان دارای معلولیت در کره جنوبی، رئیس کمیسیون فرهنگی - اجتماعی اتحادیه جهانی معلولان که بیش از ۸۰ کشور عضو این اتحادیه هستند، برای پنج دوره متوالی

عضو شورای مرکزی شبکه زنان جمهوری اسلامی ایران و در بحث خیر خواهانه نیز بازرس پنج شعبه موسسات نیکوکاری و خیریه کشور هستم.

• رشته تحصیلی شما چه بوده است؟
 من دکترای تاریخ دارم، اما دوره های توانمندسازی معلولان، سالمندان و زنان را با WHO (سازمان بهداشت جهانی) گذرانده ام و در حال حاضر فعالیت های عمده من در این حوزه است.

• از چه زمانی فعالیت های خیر خواهانه خود را در ایران و خارج از کشور آغاز کردید؟

فعالیت های خیر خواهانه را از سال ۱۳۷۳ با تشکیل انجمن معلولان ضایعه نخاعی شروع کردم و از همان زمان با فعالیت های خیریه و NGO ها آشنا شدم. با توجه به این که از ۱۵ سالگی دچار معلولیت و از برهه سلامت

۷۰ درصد معلولیت شده ام، خیلی از اتفاقی که برایم افتاده بود، راحت بودم. خودم و خانواده ام در دوران پذیرش معلولیت بودیم. از طرفی پزشک ها تشخیص داده بودند که من دچار تومور بدخیمی هستم و بعد از ۶ ماه می میرم. در کل خانواده و اطرافیانم منتظر مرگ من بودند، ولی یک چیزی درونم به من می گفت که به هیچ عنوان قرار نیست بمیرم، یعنی تنها کسی که صدر صد مطمئن بود که این بیماری من را نمی کشد و یک راه سختی درون زندگی برای من بازمی ماند، خودم بودم. یکسری از پزشک ها که پزشک های خیلی حادقی هم بودند، به خانواده ام گفته بودند که این اتفاق می افتد، ولی من خودم می دانستم که این اتفاق نمی افتد. نمی دانم چه بود، ولی احساس می کنم خدا خواسته بود که این انرژی را به من بدهد که این گفتمان پزشک باعث نشود از نظر روحی بمیرم. در این دو سال که مشغول درمان بودم، خودم کتاب های دبیرستان را می خواندم و سر خودم را گرم می کردم ولی هیچ گونه فعالیتی نداشتم. بعد از مدتی خودم به خانواده ام اصرار کردم که می خواهم فعالیت کنم؛ می خواهم با وجود این شرایط، زندگی کنم و فعال باشم. متأسفانه در آن دو سال، من با هیچ معلولی آشنا نشدم. این خیلی بد بود، چرا که هیچ کس را هم نتوانستم ببینم. آنها چطور زندگی می کنند؟ همان ابتدا در ذهنم برای خودم یکسری برنامه طراحی کردم. پیش خودم گفتم در این شرایطی که دارم فقط باید درس بخوانم تا بتوانم وارد جامعه شوم و خودم را مطرح کنم. غیر از این باشد، نمی توانم. چون دوستان دیگری را که دیدم و با آنها آشنا شدم، اکثر قریب به اتفاق آنها آدم هایی بودند که خیلی درس نخوانده بودند، به همین دلیل شغل خاصی نداشتند؛ یک زندگی روتین و عادی داشتند و بیشتر وقت گذرانی می کردند. وقتی فکر کردم دیدم اصلاً دوست ندارم این اتفاق برایم بیفتد. از آن اول هم خیلی نسبت به درس حساس بودم؛ زمانی هم که قبل از معلولیتم مدرسه می رفتم، همیشه شاگرد اول یا دوم بودم. به همین دلیل از همان موقع تصمیم گرفتم در کنار سایر فعالیت هایم، حتماً درس بخوانم و راز سر بگیرم.

• همه منتظر مرگ من بودند

آن زمان که فهمیدم دچار ۷۰ درصد معلولیت شده ام، خیلی از اتفاقی که برایم افتاده بود، راحت بودم. خودم و خانواده ام در دوران پذیرش معلولیت بودیم. از طرفی پزشک ها تشخیص داده بودند که من دچار تومور بدخیمی هستم و بعد از ۶ ماه می میرم. در کل خانواده و اطرافیانم منتظر مرگ من بودند، ولی یک چیزی درونم به من می گفت که به هیچ عنوان قرار نیست بمیرم، یعنی تنها کسی که صدر صد مطمئن بود که این بیماری من را نمی کشد و یک راه سختی درون زندگی برای من بازمی ماند، خودم بودم. یکسری از پزشک ها که پزشک های خیلی حادقی هم بودند، به خانواده ام گفته بودند که این اتفاق می افتد، ولی من خودم می دانستم که این اتفاق نمی افتد. نمی دانم چه بود، ولی احساس می کنم خدا خواسته بود که این انرژی را به من بدهد که این گفتمان پزشک باعث نشود از نظر روحی بمیرم. در این دو سال که مشغول درمان بودم، خودم کتاب های دبیرستان را می خواندم و سر خودم را گرم می کردم ولی هیچ گونه فعالیتی نداشتم. بعد از مدتی خودم به خانواده ام اصرار کردم که می خواهم فعالیت کنم؛ می خواهم با وجود این شرایط، زندگی کنم و فعال باشم. متأسفانه در آن دو سال، من با هیچ معلولی آشنا نشدم. این خیلی بد بود، چرا که هیچ کس را هم نتوانستم ببینم. آنها چطور زندگی می کنند؟ همان ابتدا در ذهنم برای خودم یکسری برنامه طراحی کردم. پیش خودم گفتم در این شرایطی که دارم فقط باید درس بخوانم تا بتوانم وارد جامعه شوم و خودم را مطرح کنم. غیر از این باشد، نمی توانم. چون دوستان دیگری را که دیدم و با آنها آشنا شدم، اکثر قریب به اتفاق آنها آدم هایی بودند که خیلی درس نخوانده بودند، به همین دلیل شغل خاصی نداشتند؛ یک زندگی روتین و عادی داشتند و بیشتر وقت گذرانی می کردند. وقتی فکر کردم دیدم اصلاً دوست ندارم این اتفاق برایم بیفتد. از آن اول هم خیلی نسبت به درس حساس بودم؛ زمانی هم که قبل از معلولیتم مدرسه می رفتم، همیشه شاگرد اول یا دوم بودم. به همین دلیل از همان موقع تصمیم گرفتم در کنار سایر فعالیت هایم، حتماً درس بخوانم و راز سر بگیرم.